

# دموکراسی در محیط کار درمانی برای عارضه سرمایه‌داری

ریچارد ولف

مترجمان:

مهرداد (خلیل) شهبابی - میر محمود نبوی



نشر اختران

ترجمه فارسی «دموکراسی در محیط کار»  
تقدیم می‌شود به یاد و خاطره دو انسان بزرگوار  
که زندگی و اندیشه‌هایشان روشنای راه و  
تشویق‌هایشان دلگرم‌کننده بوده است:  
آموزگار بزرگ: بانو توران میرهادی  
ورفیق فرهیخته: جناب سید مرتضی طاهری

## مقدمه پروفیسور ولف برای خوانندگان ایرانی

مهرداد شهابی عزیز،

اجازه دهید به خاطر علاقه‌تان به "دموکراسی در محیط کار"، برگردان آن از زبان انگلیسی به فارسی و دقت‌تان در ترجمه این کتاب، یک بار دیگر از شما و نیز رفیق‌تان، میر محمود نبوی، سپاسگزاری کنم. از این که "دموکراسی در محیط کار" در میان فارسی‌زبانان نیز خواندگانی خواهد داشت بسیار خوشنود و مفتخرم.

در پاسخ به دعوت محبت‌آمیز شما، مطلب زیر چند خطی خطاب به خوانندگان فارسی زبان است:

«رفتن به فراسوی نظام سرمایه‌داری [اکنون] یک پروژه جهانی گذار شده است. نقطه آغازین این پروژه توانایی درک این نکته بود که نظام سرمایه‌داری، همانند سایر نظام‌ها، هم دارای نقاط قوت و هم نقاط ضعفی است. «تداوم این پروژه نیز نیازمند ارزیابی بی‌پروا و نقادانه این نکته است که دست تاریخ در کدامین برهه از زمان توازن قوت و ضعف نظام را برهم می‌زند به طوری که ضعف‌های گریبانگیر توده‌ها فزون از نقاط قوت آن برای شماری اندک است.»

«در کانون‌های دیرپای سرمایه‌داری — یعنی اروپای غربی، آمریکای شمالی و ژاپن — این فراشد طی چند دهه گذشته شتاب گرفته است، لیک اکنون دارد به کانون‌های نوظهور سرمایه‌داری نیز می‌رسد — کانون‌هایی که در آنها، سرمایه‌داری جوان‌تر، به طور اجتناب‌ناپذیری، باری از پی‌آوردها و درس‌های تاریخ سرمایه‌داری را بر دوش می‌کشد.»

«ما در دوران گذار به‌سر می‌بریم. امیدم اینست که خوانندگان فارسی‌زبان ضمن ایفای نقشی متمایز در فراشد گذار، در این کتاب نیز به بینش‌های سودمندی در رابطه با این فراشد دست یابند.»

Dear Mehrdad Shahabi,

Once again, let me thank you - and also your colleague Mir Mahmoud-Nabavi - for your interest, translation work and care in producing this Farsi translation of *Democracy at Work*. I am very pleased and honored to know that my work will find an audience among Farsi readers.

Here is a short statement to those readers in response to your kind invitation:

"Going beyond capitalism has become a global project of transition. It began with the ability to view capitalism as a system possessed, like others, with strengths and weaknesses. It proceeds with the courage critically to assess when history shifts the balance so that the weakness of the system for the many outweighs the strengths it provides to the few. That process has gained momentum in the old centers of capitalism - western Europe, north America, and Japan - for decades. And it is arriving as well in the newer centers where a younger capitalism is unavoidably burdened with the consequences of and lessons learned from capitalism's history. We are living in a time of transition. It is my hope that Farsi readers will discover in this book useful insights into that transition process as they make their distinctive contribution to it."

Richard D. Wolff

## فهرست

- پیشگفتار مترجمان ..... ۱۱
- مقدمه ..... ۱۷
- داستان دو بحران ..... ۱۹
- وخیم‌تر شدن ناکارآمدی اقتصادی در نتیجه ناکارآمدی سیاسی ..... ۲۴
- توهم ضابطه‌گذاری ..... ۲۷
- درمانی برای عارضه سرمایه‌داری ..... ۲۸
- تأمین پشتیبانی برای درمان عارضه سرمایه‌داری ..... ۳۲
- پاره یکم: نظام سرمایه‌داری: دستخوش گرفتاری عمیق ..... ۳۵
- فصل یکم: نظام سرمایه‌داری و بحران‌هایش ..... ۳۷
- ۱-۱ بی‌ثباتی و ناموزونی نظام سرمایه‌داری ..... ۴۴
- ۲-۱ سرمایه‌داری دولت رفاه، از ۱۹۴۵ تا دهه ۱۹۷۰ ..... ۴۹
- ۳-۱ نظام سرمایه‌داری، از دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۷: شکل‌گیری بحران از زیر ..... ۵۶
- ۴-۱ نظام سرمایه‌داری، از دهه ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۷: شکل‌گیری بحران از بالا ..... ۶۶
- ۵-۱ طفره رفتن از مقصریابی ..... ۶۹
- فصل دوم: بحران و واکنش دولت ..... ۷۳
- ۱-۲ نجات بنگاه‌های ورشکسته به دست دولت و کسری بودجه دولت مرکزی ..... ۷۶
- ۲-۲ کمک مالی دولت برای نجات بنگاه‌های ورشکسته، و بدهی ملی ..... ۸۰
- ۳-۲ کمک‌های مالی دولت به بنگاه‌های ورشکسته؛ سازمان‌های پولی و سیاست‌های پولی ..... ۹۱
- فصل سوم: بحران‌ها و آشکال سرمایه‌داری، و رفتن به فراسوی این نظام ..... ۱۰۳
- ۱-۳ سرمایه‌داری ..... ۱۰۳
- ۲-۳ سرمایه‌داری دولتی ..... ۱۰۵
- پاره ۲: چه باید کرد؟ ..... ۱۱۱
- فصل چهارم: مسائل عمده سرمایه‌داری‌های خصوصی ..... ۱۱۳
- ۱-۴ توزیع مازاد ..... ۱۱۴
- ۲-۴ سرمایه‌داری خصوصی و دموکراسی ..... ۱۱۶
- فصل پنجم: مسائل عمده سرمایه‌داری دولتی ..... ۱۲۵
- ۱-۵ تفاوت‌های اصلی بین نظام‌های سرمایه‌داری و سوسیالیسم ..... ۱۲۶
- ۲-۵ مکتب‌های سوسیالیستی سده بیستمی ..... ۱۲۷
- ۳-۵ سوسیالیسم و تحلیل مازاد ..... ۱۲۹

۱۳۶	۴-۵ سوسیالیسم و دموکراسی
۱۳۹	۵-۵ حکایت پایانی
۱۴۱	پاره ۳: بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران: درمانی برای عارضه سرمایه‌داری
۱۴۳	فصل ششم: «خویش‌فرمایی» یعنی چه؟
۱۴۵	۱-۶ بنگاه‌های کارگرمالک
۱۴۶	۲-۶ بنگاه‌های کارگرمدیر
۱۴۸	۳-۶ تعاونی‌ها
۱۴۹	فصل هفتم: عملکرد درونی بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران
۱۵۵	۱-۷ دو گونه کارگر در «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»
۱۵۷	۲-۷ نحوه برخورد با تحولات فناورانه
۱۶۰	۳-۷ نحوه برخورد با مسائل زیست‌محیطی
۱۶۲	۴-۷ نحوه برخورد با توزیع درآمدها و مشاغل
۱۶۵	فصل هشتم: مالکیت، بازار، برنامه‌ریزی و افسانه کارآمدی
۱۶۵	۱-۸ دگرگون‌سازی در سطوح کلان و خرد
۱۶۶	۲-۸ مالکیت «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»
۱۶۸	۳-۸ «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» و بازار
۱۷۱	فصل نهم: دموکراسی اقتصادی و سیاسی
۱۷۲	۱-۹ دموکراسی در محیط کار
۱۷۴	۲-۹ مهار دموکراسی
۱۷۸	۳-۹ دموکراسی و بحران‌ها
۱۸۱	فصل دهم: «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» در جوامع نوین
۱۸۲	۱-۱۰ موفقیت «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» در رقابت
۱۸۴	۲-۱۰ همزیستی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» و بنگاه‌های سرمایه‌دارانه
۱۸۸	۳-۱۰ «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» و دولت: جریان‌های اقتصادی
۱۹۲	۴-۱۰ «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» و دولت: جریان‌های سیاسی
۱۹۷	فصل یازدهم: برنامه و نیروی کار برای گسترش «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»
۱۹۷	۱-۱۱ برنامه اشتغال دولت مرکزی در ایالات متحد
۲۰۱	۲-۱۱ اتحاد با جنبش‌های تعاونی
۲۰۲	۳-۱۱ اتحاد با جنبش اتحادیه‌های کارگری
۲۰۳	۴-۱۱ «روشنفکران سازمانی» جنبش حامی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»
۲۰۸	۵-۱۱ حزب سیاسی مستقل جدید
۲۱۱	پایان سخن

## پیشگفتار مترجمان

کارگر در کاری که انجام می‌دهد انعکاسی از خویشتن را می‌بیند و از طریق حاصل کار خویش، به توان و ظرفیت کامل خود در جایگاه یک انسان پی می‌برد. [در یک جامعه آرمانی] کار کردن، دیگر، مستلزم آن نیست که بخشی از وجود انسان به شکل نیروی کار فروخته شده، ماحصل آن به غیر واگذار شده، و زان پس به خود او تعلق نداشته باشد.

- ارنستو (چه) گوارا

«همواره این سؤال مطرح بوده است که چرا در همه جای دنیا، کارگران و کارمندان کلاً به شانه خالی کردن از کار گرایش دارند؟ کار و زندگی شان دارای چه ویژگی‌هایی است که آنها را به طفره رفتن از کار سوق می‌دهد؟»  
«از منظری رادیکال، "ازخودبیگانگی" شاید مناسب‌ترین پاسخ برای این سؤال باشد. "نظریه ازخودبیگانگی سازه‌ای فکری است که کارل مارکس در چارچوب آن نشان می‌دهد که تولید سرمایه‌دارانه بر انسان‌ها، بر وضعیت جسمانی و ذهنی آنها و بر فراشدهایی اجتماعی که انسان‌ها جزئی از آن‌اند چه تأثیر ویرانگری می‌گذارد".<sup>1</sup> بحث مارکس این است که "ویرانگری ناشی از تولید سرمایه‌دارانه تا حد زیادی ریشه در این حقیقت دارد که مشاغل بسیاری از ما هیچ‌یک از نیازهای درونی و انسانی‌مان را برآورده نمی‌کنند. برعکس، کار ما وسيله‌ای است در خدمت ارضای یک خواست بیرونی - یعنی کسب درآمد برای بقای نفس. مارکس می‌گوید: این واقعیت که "در

---

1 Bertell Ollman, *Alienation: Marx's Conception of Man in Capitalist Society* (New York: Cambridge University Press, 131).

غیاب هرگونه اجبار فیزیکی یا غیر فیزیکی، از کار به مانند طاعون پرهیز می‌شود<sup>۱</sup>، ویژگی "بیگانه ساز" کار در جوامع سرمایه‌داری را کاملاً آشکار می‌کند.

«شدت ویرانگری از خودبیگانگی از آنجاست که در چند سطح عمل می‌کند:

- کار: گویی نیروی نامرئی، و خارج از کنترل، ما را به انجام "کار" وامی‌دارد که نه مایهٔ اعتلای ما است و نه برایمان معنادار. از این رو، کاری که انجام می‌دهیم برایمان بیگانه است؛

- چیزهایی که می‌سازیم یا روی آنها کار می‌کنیم نیز برای ما اساساً عاری از معنا و، بنابراین، بیگانه است؛

- افراد: از آنجا که کاری که انجامش برای ما ناخوشایند است کسان دیگری را بهره‌مند می‌سازد، این افراد به سرعت در چشم ما به خصم و بیگانه تبدیل می‌شوند.

- استعدادها و آرمان‌ها: در پی همهٔ این روندهای روزمره، غالباً استعدادهای ما هدر می‌رود و از آرمان‌های انسانی‌مان فاصله می‌گیریم. این استعدادها و آرمان‌ها نیز برای ما بیگانه می‌شوند.<sup>۲</sup>

«طبق استدلال مارکس، بیش از هر چیز، "بیگانگی از هم‌نوع" سبب می‌شود که کارگر سرانجام فقط وقتی احساس آزادی کند که "نیازهای حیاتی" اش مانند خوردن، آشامیدن و زاد و ولد کردن ارضا شود. اما در ذات کار مدرن چه عاملی نهفته است که باعث بیگانگی می‌شود؟

«یک پاسخ می‌تواند تقسیم بسیار پیشرفتهٔ کار باشد، یعنی تفکیک کار به وظایفی ساده و تکراری به‌عنوان مسئولیت هر کارگر/ کارمند، و از سوی دیگر منحصر کردن کارهای فکری و نظارتی به شماری اندک. اما، همان‌طور که اریش فروم می‌گوید، این تقسیم‌بندی شدید کار "به نوعی سازماندهی کار می‌انجامد که فرد فردیت خویش را از دست می‌دهد، چنان‌که به چرخ‌دنده

۱ کارل مارکس، دست‌نوشته‌های اقتصادی-فلسفی ۱۸۴۴

بی‌ارزشی در ماشین تولید تبدیل می‌شود.<sup>۱</sup> فروم می‌گوید که این فراشد در نظام سرمایه‌داری مرتباً روی می‌دهد زیرا به کارگر به چشم "زائده‌ای از دستگاه‌های به کار گرفته شده توسط سرمایه‌دار" نگریسته می‌شود و "همین کیفیت [یعنی زائده‌دستگاه بودن] است که نقش و وظیفه کارگر را تعیین می‌کند."<sup>۲</sup>

«فروم (۱۹۵۵) همان‌جا می‌گوید: "ویژگی بیگانه‌ساز و عمیقاً ناراضی‌کننده کار به دو واکنش منجر می‌شود. یک: تنبلی تمام‌عیار؛ دودو دیگر: خصومتی ریشه‌دار، گرچه غالباً همراه با ناآگاهی، نسبت به کار و هر چیز و هرکس مرتبط با کار."<sup>۳</sup> صرف نامطلوب بودن شرایط کار زمینه‌ای را فراهم می‌کند که در آن، "خصومت نسبت به هر چیز و هر کس مرتبط با کار" به سهولت پدیدار می‌شود. از آنجایی که کارگر "زائده‌ای از ماشین می‌شود" و وظیفه‌اش فراگیری "فقط ابتدایی‌ترین، ملال‌آورترین و ساده‌ترین مهارت‌های کاری" است، درحالی‌که "تحت فرمان سلسله‌مراتبی از مأموران بلندپایه و دون‌پایه قرار دارد"<sup>۴</sup>، این احساس سرکش که نیازهای انسانی نیروی کار بی‌وقفه باید تابع درآمدطلبی شرکت باشد، به مرور زمان، به خصومت و حتی خشونت می‌انجامد.<sup>۶</sup>

با ملاحظات از این دست، بحث‌های بسیاری درباره مالکیت کارگران، خویش‌فرمایی کارگران، و دموکراسی در محیط کار مطرح می‌شود. در این‌گونه بحث‌ها، گرایش کلی این است که اگر قرار است پدیده از خود بیگانگی برای همیشه و به شکلی موفقیت‌آمیز از میان برداشته شود، اقدام لازم (اما نه ضرورتاً کافی) دموکراتیک‌سازی راستین مرجع تصمیم‌گیری در

۱ این کتاب اریش فروم با نام "هنر عشق ورزیدن" به فارسی ترجمه شده است.

۲ این کتاب فروم با نام "جامعه سالم" به فارسی ترجمه شده است.

۳ همان ۱۶۳.

4 Karl Marx and Friedrich Engels, *The Communist Manifesto* (New York: Penguin Books, 2002), 227.

۵ همان‌جا.

6 John Kane: Work Sucks: How the Movie "Office Space" Proves Radicalism Lives in the Mainstream - Karl Marx and Friedrich Engels, Truthout, August 02, 2012.

محیط کار است. از این نظر، ایده «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» ریچارد ولف (که وی آن را با سازماندهی دموکراتیکِ جوامع پیرامونی محل کار نیز پیوند می‌زند و وابستگی متقابل و تصمیم‌سازی‌های مشترک آنها را ضروری می‌داند) گامی در این راستا است. وی، در این کتاب، نسخه‌ جدیدی از این ایده قدیمی را ارائه می‌کند که کارآمدترین تولید از آن جماعتی است که کار مشترک را جمعی و دموکراتیک طراحی می‌کنند و به انجام می‌رسانند. وی، در تحلیل نظام سرمایه‌داری، برای نشان دادن کاستی‌های نظام و احراز چگونگی چیرگی "بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران" بر آن کاستی‌ها، از نظریه‌ی تولید، ضبط و توزیع مازاد، یعنی از "تحلیل طبقاتی" مارکس استفاده کرده است. در "بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران" ریچارد ولف، همه کارکنان دو شرح وظیفه خواهند داشت: ۱. در چارچوب تقسیم دموکراتیک و جمعی وظایف کاری (برای بازه زمانی معین، و به صورت چرخشی) موظف به انجام یک وظیفه تولیدی مشخص می‌شوند. ۲. در سراسر دوره استخدام، به نحو دموکراتیک و جمعی در طراحی، عملی کردن، و تغییر تقسیم کار، و نیز در توزیع برونداد بنگاه به‌طور کاملاً برابر مشارکت داده می‌شوند و وظایف هیئت‌مدیره را نیز بر عهده می‌گیرند. به این ترتیب، گامی بلند به سوی برابری اقتصادی و، به تبع آن، برابری اجتماعی برداشته خواهد شد.

ریچارد ولف معتقد است که تصمیم‌سازی‌های مشترک دموکراسی محل کار و دموکراسی جوامع پیرامونی واقعیت نوین خودگردانی اجتماعی می‌گردد. دموکراسی‌های برپا شده در این دو مکان اجتماعی تصمیم‌سازی‌ها را مشترکاً به عمل خواهند آورد و آنها را پی‌درپی تعدیل خواهند کرد. این‌گونه نوسازماندهی محیط کار، همراه با نهادینه کردن تصمیم‌سازی‌های مشترک و دموکراتیک در اماکن کار و جوامع پیرامونی آنها، از نظر ریچارد ولف، عملاً به نظام سرمایه‌داری پایان خواهد داد. ولف بر آن است که تشکیل "بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران" به دموکراسی در سطح خرد (محل کار) محدود نمی‌شود بلکه نهایتاً در سطح کلان نیز تأثیرگذار خواهد بود: نظامی با محوریت "بنگاه‌های خویش‌فرمایی" کارگران را در جایگاه ضبط‌کننده و

توزیع کننده‌ی مازادی که خود تولید می‌کنند قرار می‌دهد. بنابراین، دولت با کسب درآمد مالیاتی از محل مازاد "بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران"، از کارگزاری طبقه‌ی سرمایه‌دار فاصله خواهد گرفت و بر کارگران خویش‌فرما تکیه خواهد کرد. به این ترتیب، می‌توان بر عدم توازن و شکاف میان دولت‌ها و مردم به‌گونه‌ای ساختاری غلبه کرده و مبنای مادی تحلیل رفتن فرجامین دولت به‌عنوان "کارگزار طبقه‌ی سرمایه‌دار" را این‌گونه بنا نهاد.

اشتراک تصمیم‌سازی بین دموکراسی اماکن کار و دموکراسی جوامع پیرامونی آنها شامل تصمیماتی مشترک از جمله درباره‌ی بهترین ترکیب میزان مالکیت خصوصی و مالکیت اجتماعی وسایل تولید؛ — بهترین ترکیب بازار و برنامه‌ریزی به‌عنوان سازوکار توزیع منابع و برون‌دادها؛ و — بهترین ترکیب تصمیم‌گیری نماینده‌محور و تصمیم‌گیری مستقیم دموکراتیک در اماکن کاری و جوامع پیرامونی آنها خواهد بود.

در این نظام دو پایه‌ی تصمیم‌گیری بر اساس روندهای دموکراتیک مبتنی بر بنگاه‌ها و جوامع مسکونی پیرامونی‌شان، از این پس: ۱. در سرمایه‌گذاری‌ها و سایر تصمیمات اقتصادی، جای‌انگیزه‌ی سود و انباشت را ملاک‌های اجتماعی، که کارگران خویش‌فرما و اعضای جوامع پیرامونی کارگاه به نحو دموکراتیک تعیین می‌کنند، خواهد گرفت. ۲. حتی امر قانون‌گذاری می‌تواند منوط به تأیید دموکراسی‌های دوگانه‌ی حاکم بر محیط کار و جوامع مسکونی پیرامونی‌شان باشد. زیرا بدون ورود به عرصه‌ی اقتصاد و نهادهای پایه‌ای آن، هیچ دموکراسی‌ای کامل نیست. متقابلاً، ضعف و جنبه‌ی تشریفاتی انتخابات دموکراسی‌های سیاسی واقعاً موجود ناشی از عدم حضور دموکراسی اقتصادی در آنهاست.

ریچارد ولف بر آن است که سرنوشت کشورهای بلوک شرق سده‌ی بیستم می‌توانست به‌عوض فروپاشی، تکامل باشد: اگر نیروی کار در "سوسیالیسم-های واقعاً موجود" نظام موجود را نه سوسیالیستی، که شکلی دولتی از سرمایه‌داری می‌دید، آنگاه واکنش نیروی کار به بحران‌های آن جوامع در دهه‌ی ۱۹۸۰، به‌عوض بی‌تفاوتی و نظاره‌ی فروپاشی نظام، این می‌بود که عوامل عدم

موفقیت آن نظام‌ها نه مالکیت دولتی وسایل تولید و نه برنامه‌ریزی دولتی، بلکه تداوم و تثبیت سازماندهی داخلی سرمایه‌دارانه بنگاه‌های تولیدی و قصور در بازسازماندهی بنیادین و خویش‌فرمایانه آنها بوده است. با این نگرش و واکنش متفاوت، نیروی کار موفق می‌شد حمایت وسیع توده‌ها را برای تکامل نظام، و نه بازگشت آن به سرمایه‌داری خصوصی، جلب کند. نتیجه آنکه، پی‌آورد بحران‌های دهه ۱۹۸۰ در آن جوامع می‌توانست کاملاً متفاوت از آنچه دیدیم از کار درآید. قصور «سوسیالیسم واقعاً موجود» در بازسازماندهی داخلی بنگاه‌های تولیدی به فاصله گرفتن و عدم همکاری کارگران خشمگین و ناراضی با تمهیدات تحمیلی بالا به پایین برای مقابله با بحران منجر شد. برای نیروی کار مقدور نبود که بر بیزاری ناشی از چند دهه محرومیت از مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها و راهبری محیط‌های کاری فائق آید و خود را برای حمایت از راهبردی بدیل برای غلبه بر بحران، سازماندهی کند. در نتیجه، نیروی کار نتوانست راه خود را تمیز دهد و، برای حل بحران سرمایه‌داری دولتی، از سیاستی حمایت کند که باید بر گذار به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» تأکید می‌کرد.

از سوی دیگر، چنانچه «سوسیالیسم واقعاً موجود» به ایجاد «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» روی کرده بود، نیروی کار — که نه فقط در تصمیم‌گیری‌های محل کار، بلکه در ضبط و توزیع مازادی که خود تولید می‌کرد نیز دخیل بود — با تمام وجود از نظام حراست می‌کرد و نسبت به فروپاشی نظام موجود و بازگشت به نظام سرمایه‌داری خصوصی نظاره‌گری «ازخودبیگانه» و بی‌تفاوت نمی‌بود.

طرح ریچارد ولف، در عین جذابیت، چالش‌برانگیز است و سؤال‌هایی را به ذهن متبادر می‌کند که در فرصتی دیگر به آن خواهیم پرداخت.

## مقدمه

سیل مسائل و بحران‌های اقتصادی، توأم با واکنش‌های سیاسی ناکارآمد، جوامع مدرن را در گردابی از آشفتگی‌های فزاینده فرو برده و سرمایه‌داری — این نظام اقتصادی مسلط زمان ما — را دیگر بار در معرض انتقاد و مخالفت قرار داده است. ناتوانی نظام سرمایه‌داری جهانی از تأمین نیازهای اکثر مردم همه‌جا به ظهور و ادغام جنبش‌هایی جهانی انجامیده است که فعالانه در جست‌وجوی بدیل‌هایی برای نظام سرمایه‌داری اند. با وجود این، برای جویندگان بدیل نظام سرمایه‌داری نسخه‌های ضد سرمایه‌داری متداول در سده گذشته — یعنی شکل‌های گوناگون سده بیستمی سوسیالیسم دولتی و کمونیسم — دیگر مدلی مناسب یا الهام‌بخش به نظر نمی‌رسد. مردم جویای راه‌حلی نو، درمانی نو برای بی‌عدالتی‌ها، هرز رفتن‌ها، و فروپاشی‌های سهمگین نظام سرمایه‌داری‌اند و کتاب پیش رو ارائه‌کننده یکی از این درمان‌هاست.

ایده «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» در این کتاب مبتنی بر نسخه جدیدی از این ایده قدیمی است که: بیشترین کارایی تولید از آن جماعتی است که کار مشترک را به‌طور جمعی و دموکراتیک طراحی کنند و انجام دهند. در تحلیل نظام سرمایه‌داری، برای نشان دادن کاستی‌های نظام و احراز چگونگی چیرگی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» بر آن کاستی‌ها، از نظریه تولید، ضبط و توزیع مازاد، یعنی از «تحلیل طبقاتی»<sup>۱</sup> کارل مارکس

---

۱ «مازاد» یعنی ارزش اضافی ناشی از کار کارگران — که کارفرما آن را ضبط می‌کند — پس از پرداخت بخشی از آن به کارگران به شکل دستمزد. برای آنکه کارفرما به کارگزارش ساعتی ۱۰ دلار پرداخت کند، به ازای هر ساعت، باید تولیدی اضافی با ارزشی ورای ۱۰ دلار برای فروش

استفاده کرده‌ام. در عین حال، آنچه می‌خوانید کتابی است با این هدف سیاسی که گسترش «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» در برنامه‌های معطوف به تحول و ترقی اجتماعی گنجانده شود. در اینجا، به بررسی نمونه‌های بی‌شمار گذشته و جدید بنگاه‌های تجاری جمعی یا تعاونی‌ها نمی‌پردازم. در این باره، منابع مرجع غنی بسیار است.<sup>۱</sup> در مقام مقایسه، این کتاب «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» را در ارتباط با نظام سرمایه‌داری مورد تحلیل قرار می‌دهد و از این بنگاه‌ها به‌عنوان راهی برتر برای سازماندهی تولید دفاع می‌کند.

در پنج سال اخیر، یعنی از سال ۲۰۰۷ به این سو، ایالات متحد دچار بدترین بحران اقتصادی از زمان «رکود بزرگ» دهه ۱۹۳۰ به این سو شده است که، از نظر اکثر مردم، برای آن پایانی متصور نیست. ده‌ها میلیون نفر، و بسیاری از آنها برای مدت‌های طولانی، بیکار مانده‌اند. انبوهی از بی‌خانمان‌ها و کسانی که، با ناتوانی از پرداخت اقساط وام مسکن، خانه‌هایشان به مصادره بانک‌ها درآمده است در جوار انبوهی از خانه‌های خالی زندگی می‌کنند. هم‌زمان، سیر دستمزدها و مزایای زحمتکشان نزولی، اما سیر سود بنگاه‌ها صعودی است. درحالی‌که در این شرایط، میلیون‌ها نفر ناگزیر دست‌نیز و مطالبه بیشتر به‌سوی دولت‌های محلی، ایالتی و مرکزی ایالات متحد دراز می‌کنند، مسئولان خدمات رفاهی- اجتماعی دولتی را

---

داشته باشد. مازاد عبارت است از درآمد سرمایه‌دار پس از کسر هزینه‌های مستقیم و هزینه نیروی کار برای تولید محصول؛ سود بنگاه بخشی از مازاد است. برای شرح بیشتر ن.ک. به

Stephen Resnick and Richard Wolff, *Knowledge and Class: A Marxian Critique of Political Economy* (New York and London: Routledge, 1987), chapter 3.

و نیز کتاب زیر از همین مؤلفان

*Contending Economic Theories: Neoclassical, Keynesian, and Marxian* (Cambridge: MIT University Press, 2012)

ن.ک.

Immanuel Ness and Dario Azzellini, eds., *Ours to Master and to Own: Workers' Control from the Commune to the Present* (Chicago: Haymarket Books, 2011)

و نیز لینک [www.democracyatwork.info](http://www.democracyatwork.info)

بی‌وقفه و هرچه بیشتر کاهش می‌دهند. این بحران بی‌ثباتی نظام سرمایه‌داری، ناتوانی تاریخی نظام در پیشگیری از افول‌های اقتصادی، و «مدیریت» ضعیف، ناعادلانه و بی‌رحمانه نظام سرمایه‌داری در اداره این افول‌های اقتصادی را به میلیون‌ها انسان یادآور می‌شود.

## داستان دو بحران

بحران اقتصادی حاضر بعد از دوره سی ساله‌ای بروز کرده است که طی آن صاحبان منافع تجاری بساط «اصلاحات نوین»، یعنی سیاست‌های نجات-بخش نظام سرمایه‌داری در زمان «رکود بزرگ» دهه ۱۹۳۰، را برچیدند. اگر به گفتن این نکته اکتفا شود که برچیدن بساط ناجی نظام سرمایه‌داری به دست صاحبان منافع تجاری نقض غرض است، حق مطلب ادا نشده است، چون ماجرا بیش از این حرف‌هاست. دوره سه ساله پس از سقوط اقتصادی سال ۱۹۲۹ هم رونق توفنده سرمایه‌داری در دهه ۱۹۲۰ را متزلزل کرد و به آن پایان داد و هم پایانی بود بر ریاست جمهوری «جمهوری خواهان». فرانکلین دلانو روزولت، «دموکرات»ی میانه‌رو، رئیس‌جمهور شد. او و حزبش، همچون «جمهوری خواهان» آن زمان، نگران کسر بودجه‌ها و توازن بودجه‌های دولت مرکزی در واشنگتن بودند. روزولت دوره ریاست جمهوری‌اش را مثل اکثر مهره‌های اصلی امروزی حزب «دموکرات» آغاز کرد. اما «رکود بزرگ» به تحریک و تقویت نیروهایی انجامید که روزولت را متحول کردند. این نیروها از یک سو به او فشار می‌آوردند و از سوی دیگر به وی توانایی می‌بخشیدند که با تغییر سیاست‌هایش مرفی‌ترین و محبوب‌ترین رئیس‌جمهور تاریخ ایالات متحد شود.

«رکود بزرگ» به شکل‌گیری، تحریک، و موفقیت‌های عظیم «کنگره سازمان‌های صنعتی»<sup>۱</sup> (از اینجا به بعد: «کنگره س ص») منجر شد که برای نخستین بار میلیون‌ها کارگر صنعتی را در اتحادیه‌ها سازماندهی کرد و بزرگ‌ترین موج پیوستن به اتحادیه‌ها در تاریخ ایالات متحد را پدید آورد.

اتحادیه‌ها، به نظر اعضا و رهبران‌شان، بهترین سلاح زحمتکشان در برابر ترک‌تازی‌های نظام شدیداً رکود زده سرمایه‌داری بودند. اتحادیه‌ها (با توقف کار، اعتصاب، و چانه‌زنی جمعی) با کارفرمایان و (با بسیج اعضای خود و به‌کارگیری وجوه آنها برای کارزارهای انتخاباتی و غیر انتخاباتی) با سیاستمداران رویاروی می‌شدند. درخواست‌های «کنگره س ص» از دولت مرکزی برای اشتغال‌زایی و کمک مستقیم دولت به فرد متوسط آمریکایی شرایط سیاسی دهه ۱۹۳۰ را تغییر داد و تیشه به ریشه برنامه «دموکرات»های محافظه‌کار یا میانه‌رو (یا به زبان امروز، «برنامه ریاضت اقتصادی») زد.

«رکود بزرگ» همچنین گستره متنوعی از گروه‌ها، جنبش‌ها و احزاب سوسیالیست و کمونیست را به اوج جنب‌وجوش رساند که شمار بزرگی از کارگران، دانشجویان، کشاورزان و دیگران را درون و بیرون از «کنگره س ص» بسیج می‌کردند. این سازمان‌های چپ‌گرا با آمیزه‌ای از

(۱) کارزارهای عمومی در حمایت از اشتغال‌زایی و شرایط زندگی بهتر برای توده‌ها؛

(۲) فعالیت انتخاباتی نظام‌مند، و اغلب هماهنگ با «کنگره س ص» و سایر اتحادیه‌ها؛

(۳) خواست‌های کمابیش انقلابی،

گذار از نظام سرمایه‌داری به نظام سوسیالیستی را هدف گرفته بودند.

تداوم سیاست‌هایی برای «مدیریت» کذایی «رکود بزرگ» بر محور نجات بانک‌ها و ابرشرکت‌ها به دست دولت، و نتیجتاً کمینه کردن دخالت‌های اقتصادی دولت و به امان خدا رها کردن بیکاران و کسانی که خانه‌هایشان مصادره شده بود در نتیجه همسویی «کنگره س ص» با سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها ناممکن شد. هم‌زمان، اتحاد «کنگره س ص» با سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها، که بنگاه‌داری و سرمایه‌داری را با شدت هرچه بیشتر به نقد می‌کشیدند، میلیون‌ها نفر را با مشت‌هایی گره کرده به خیابان‌ها می‌کشاند. اقداماتی از این دست باعث شد روزولت دست‌آویزی بیابد تا به بنگاه‌های بزرگ و ثروتمندان (صاحبان کسب‌وکار و نخبگان صاحب قدرت، از جمله خانواده خودش) طرحی را ارائه کند.

حال، یا بنگاه‌ها و ثروتمندان خود را با خواست روزولت مبنی بر به کار گیری مالیاتِ اخذشده از آنها در تأمین خواست‌های عمده رفاه اجتماعی مورد نظر اتحاد «کنگره س ص» با سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها وفق می‌دادند — که، در این صورت، روزولت باور داشت که می‌تواند نیازهای اجتماعی توده‌ها را در چنان سطحی برآورده سازد که مالکیت سرمایه‌دارانه و نظام تولیدی آن، هرچند با ضابطه‌مندی بیشتری در قیاس با گذشته، حفظ شود. یا اینکه شرکت‌های بزرگ و ثروتمندان طرَحش را رد می‌کردند — که، در این صورت، با نهیب روزولت مبنی بر رویارویی عن‌قرب با جمعیتی مواجه می‌شدند که هدایتشان به دست نیروهایی با گرایش روزافزون ضد نظام سرمایه‌داری و خواهان دگرگونی‌هایی بسیار بنیادی‌تر در نظام می‌بود.

طرَح روزولت در صفوف بنگاه‌های بزرگ و ثروتمندان شکاف انداخت. تعدادی کافی از آنان با اخذ مالیات‌های سنگین‌تر از بنگاه‌ها و ثروتمندان موافقت کردند تا روزولت را در موقعیت معامله همسنگ با چپ قرار دهند. روزولت چپ‌ها را هم ملزم کرد که، به جای انقلابیگری، به اصلاح‌طلبی روی آورند: یعنی که در رابطه با خواست «گذار از نظام سرمایه‌داری»، به لفاظی بسنده کرده و آن را وارد سیاست‌های عملی نکنند.

روزولت بین آن بخش از بنگاه‌های بزرگ و ثروتمندان که موافقت‌شان را جلب کرده بود، از یک‌سو، و اتحادیه‌ها و نیروهای چپ، از سوی دیگر، به‌رغم وجود مخالفانی در هر دو سوی معادله، مشارکت سیاسی قدرتمندی ایجاد کرد. اما این مشارکت سیاسی کنترل مسلط هیئت‌های مدیره بر شرکت‌ها را هرگز به چالشی بنیادین نکشید. از یک‌سو، صاحبان سهام عمده در بخش خصوصی به انتخاب هیئت‌مدیره شرکت‌ها، و از سوی دیگر، هیئت‌های مدیره نیز به اخذ تصمیمات اساسی (نوع کالا و خدمات تولیدی، نحوه تولید، محل تولید، و نحوه توزیع مازاد ضبط‌شده از کارگران‌شان) طبق روال گذشته ادامه می‌دادند.

مشارکت ابتکاری روزولت تا جایی پیش رفت که نوعی دموکراسی اجتماعی یا دولت رفاه را در ایالات متحد بنا نهاد و این، به‌راستی، یک «اصلاحات نوین» بود. روزولت قول داد که برنامه‌ای این‌چنینی سرمایه‌داری

ایالات متحد را از «رکود» بیرون خواهد کشید، برای اکثر آمریکایی‌ها سریعاً زندگی بهتری فراهم، و از رکودهای آتی پیشگیری خواهد کرد. روزولت هشدار داد که تنها بدیل برای «اصلاحات نوین» او تعمیق شکاف‌های اقتصادی-اجتماعی، تنش، و ستیز خواهد بود.

این مشارکت از دو سو شکل گرفت. یک سوی مشارکت متشکل بود از رهبران تجاری و ثروتمندانی به رهبری روزولت که باور داشتند سازگاری با نیروهای چپ، که «رکود بزرگ» آنها را از هر قیدی رها و تقویتشان کرده بود، لازم و به مصلحت است. در سوی دیگر مشارکت، رهبران «کنگره س ص» و جنبش‌های سوسیالیست و کمونیست بودند که اصلاحات را، در شرایط موجود، دستاوردی حداکثری و انقلاب را در بهترین حالت، نابهنگام و در بدترین حالت، قماری فوق‌العاده خطرناک می‌دیدند. در طرف راست روزولت، تعداد قابل ملاحظه‌ای کسب‌وکارهای بزرگ و ثروتمندانی بودند که مشارکت سیاسی او را رد می‌کردند، و با برنامه دموکراسی اجتماعی این مشارکت سیاسی قاطعانه مخالفت می‌ورزیدند. در طرف چپ روزولت هم، رادیکال‌ها و انقلابی‌هایی بودند که این مشارکت را، به منزله خیانت اصلاح‌طلبان به جنبش سرنگونی نظام سرمایه‌داری، رد می‌کردند.

طرح مشارکتی روزولت به لحاظ سیاسی غلبه یافت و، در شدیدترین برهه‌های بحران، به برنامه‌های پرهزینه‌ای دست زد که به یاری میلیون‌ها نفر آمد (این اقدام به‌ویژه از این نظر جالب توجه است که در بحران اقتصادی‌ای که از سال ۲۰۰۷ شروع شد اقدام مشابهی از سوی دولت صورت نگرفته است): نظام «تأمین اجتماعی» پرهزینه‌ای ایجاد شد تا برای توده زحمتکش مستمری دولتی فراهم آید. نظام دولتی پرهزینه بیمه بیکاری ایجاد شد تا بیکاران را مستقیماً یاری کند. برنامه‌های دولتی اشتغال آفرینی پرهزینه‌ای ایجاد شد که، در طول بحران، پس از سال ۱۹۳۴ بیش از ۱۲ میلیون فرصت شغلی فراهم آورد. همان موقع که کارفرمایان، کارگران و کارکنان، و مسئولان دولتی همه از خوردن کفگیر به ته دیگ درآمدها و منابع مالی گلایه سر داده بودند، دولت مرکزی به مبالغ هنگفتی دست یافت و آنها را مستقیماً برای

تسکین آلام زحمتکش‌ان و ایجاد انگیزش در اقتصادی عمیقاً رکود زده هزینه کرد.

چیزی که، پیش‌تر، دست دولت را در کمک به مردم بسته بود کمبود پول نبود. مسئله، بیشتر سیاسی بود تا کمبود پول. طرح مشارکتی روزولت راه‌حلی برای این مسئله سیاسی پیش پا گذاشت. این مشارکت ایالات متحد را از دو ریسک نجات داد: ریسک تقاضای ناکافی برای تولیدات بخش خصوصی، و ریسک برخوردهای عمده اجتماعی بین فداییان نظام سرمایه‌داری و طبقه کارگر خشمناکی که بیش از هر زمان از سازماندهی و بسیج یافتگی بهتری برخوردار بود. وقتی در اثر مخالفت‌های صاحبان کسب‌وکار و ثروتمندان، موفقیت‌های مشارکت موردنظر روزولت پس از سال ۱۹۳۷ محدود شد، ورود ایالات متحد به جنگ جهانی دوم، دیگر بار، بین مخالفان طرح روزولت شکاف انداخت و تضعیفشان کرد.

به دلایلی چند، در بحران جاری نظام سرمایه‌داری راه‌حلی از نوع روزولتی ظهور نکرده است. نخستین دلیل: افول اقتصادی پنجاه‌ساله و، به تبع آن، ضعف جنبش اتحادیه‌های کارگری و سیر فقهرایی جنبش‌های سوسیالیستی و کمونیستی باعث شده است که این جنبش‌ها دیگر عوامل مؤثری برای پیشبرد چنین راه‌حلی محسوب نشوند. رئیس‌جمهور اوپاما در نخستین دوره ریاست‌جمهوری‌اش نه فقط هیچ‌گونه برنامه‌ای از سوی دولت مرکزی برای اشتغال‌زایی پیاده نکرد بلکه حتی پیشنهادی هم درباره آن ارائه نداد و به جای افزایش مزایای تأمین اجتماعی، از کاهش آن حمایت کرد. دلیل دوم: اکثر بنگاه‌ها و ثروتمندان به سازشی روزولت‌وار برای افزایش مالیاتشان فعلاً نیاز چندانی نمی‌بینند. سومین دلیل: امروز هیچ سوسیالیسم واقعاً موجودی (نظیر آنچه در دهه ۱۹۳۰ اتحاد شوروی مظهرش بود) به‌عنوان بدیل مطرح نیست که بتواند حمایت طبقه زحمتکش را در حد قابل توجهی جلب کند و، به تبع آن، محافظه‌کاران را، بیمناک، به سوی یک مشارکت سیاسی روزولت‌وار سوق دهد.

### وخیم‌تر شدن ناکارآمدی اقتصادی در نتیجه ناکارآمدی سیاسی

در نوید یک نیروی چپ برخاسته از دل اقشار پایین جامعه، ایالات متحد دچار بحرانی جدی شده است، بدون اینکه دولت برای بهبود اقتصادی همه‌جانبه و حفظ آن دخالت کافی کند. در عوض، تداوم اعتقاد طیف اصلی اقتصاددانان به اقتصادشناسی نولیبرال - نوکلاسیک (یعنی مخالفت با اصل دخالت‌های دولتی) به ناکافی بودن میزان محرک‌های مالیاتی/ بودجه‌ای برای بهبود اقتصاد و، در نتیجه، بیش‌اتکایی بر بدهکار شدن دولت انجامیده است. در همین حال، سیاست پولی بانک مرکزی<sup>۱</sup> و جوه سنگینی را در حمایت از بانک‌ها و بازارهای پولی جهانی تزریق می‌کند. این سیاست در پی آن است که بزرگ‌ترین بنگاه‌ها (چه مالی و چه غیر آن)، بازارهای سهام، و ۵ درصد ثروتمندترین افراد را که به آن بنگاه‌ها و بازارها متکی‌اند نجات داده و تقویت کند. همین‌ها که از قبل سیاست‌های عمومی دولت منتفع می‌شوند منبع اصلی تأمین مالی احزاب سیاسی، نامزدها و مسئولان ایالات متحد هم هستند. در نتیجه، مسئولان نیز این نمونه کلاسیک برنامه «اقتصاد فروبارش»<sup>۲</sup> را طراحی و اجرا می‌کنند. در فرضیه «اقتصاد فروبارش»، فرض بر این است که چنانچه کمک عمده و مستقیم دولت بر بنگاه‌ها و ثروتمندان «فرو بار»<sup>۳</sup>، به‌تبع آن، برای توده‌های مردم نیز بهبودی به بار می‌آورد.

اما، به دلایلی که درکش دشوار نیست، برنامه «اقتصاد فروبارش» این مدعا را برنیاورده است. در دنیای واقعی، ثروتی که سیاست اقتصادی دولت در قشر بالای جامعه انباشته است به توده‌های مردم «فرو» نمی‌بارد. در عوض، هیئت‌های مدیره بنگاه‌ها همچنان نفع شخصی خود را در این می‌بینند که از محل وجوهی که برای بهبود وضع اقتصاد به دست آنها سپرده شده سهمی به مردم نرسد. از همین روست که جامعه شاهد نرخ بالای بیکاری، تعداد سهمگین خانه‌های مصادره‌شده، سیر نزولی دستمزد واقعی و مزایای شغلی، و در دسترس نبودن اعتبارات برای وام‌های شخصی است. نتایج حاصله ایستایی در مصرف (و، در نتیجه، ایستایی در سرمایه‌گذاری) و،

1 Federal Reserve

2 trickle-down economics

به تبع آن، تضعیف بهبود وضع بنگاه‌ها و بازار سهام و ژرف‌تر شدن بحران جهانی سرمایه‌دارانه بوده است.

پس، چه باید کرد؟ در پاسخ به این سؤال، نهاد اقتصادی - سیاسی نظام، همراه با اغراقِ حداکثری درباره تلاش‌های دولت برای پایان دادن به بحران، صرفاً این لقلقهٔ رایج و معمولش را تکرار می‌کند که: باید برنامهٔ فروبارش پسا ۲۰۰۷ را حفظ کرد و منتظر نشست تا بحران دستمزدها و هزینه‌های کسب‌وکار را به قدری کاهش دهد که فرصت‌های سودآور کسب‌وکار سرمایه‌داران را به ازسرگیری سرمایه‌گذاری وادارد. نهاد اقتصادی - سیاسی، با اصرار بر این که نظام سرمایه‌داری اوضاع را سرانجام به نحو مثبت تغییر خواهد داد، ترجیح می‌دهد که، به جای دخالت کافی از سوی دولت برای فائق آمدن بر بحران و پرداخت هزینه‌های آن، بنشیند و منتظر بماند.

درست همان‌طور که بحران دهه ۱۹۳۰ باعث ورود جان مینارد کینز [برای نجات نظام سرمایه‌داری] شد، از سوی جمع هنوز کوچک اما در حال رشد کینزگرایان، که بحران اخیر جان تازه‌ای به آنها بخشیده، برنامه‌ای بدیل اما قابل پیش‌بینی و ناکافی ارائه می‌شود. آنها می‌خواهند که دولت، از محل کسری بودجهٔ موقتی بزرگ‌تری، محرک اقتصادی خیلی بزرگ‌تری را تأمین کند. کینزگرایان مصرّند که با شروع دوبارهٔ رشد قوی اقتصادی، بدهی فزایندهٔ ملی برطرف خواهد شد. آنها کاملاً مطمئن‌اند که با محرک اقتصادی بزرگ‌تر «مسئله» حل خواهد شد. و مسئله، از دید آنها، بازگشت از سرمایه‌داری بحران‌زده به یک سرمایه‌داری «نرمال» است.

در واشنگتن، بین طیف غالب اقتصاددانان، که به سبب بحران تا حدودی تضعیف شده ولی هنوز بر امور مسلط است و منتقدان کینزگرای بسیار ملایم‌شان کشمکش ادامه دارد. هر دو طرف چنان سخن می‌گویند و عمل می‌کنند که گویی موضع آنها محدوده‌های بحث مشروع را مشخص کرده و عرصهٔ گزینه‌های مختلف سیاست‌های اقتصادی را به‌تمامی در بر می‌گیرد. خروش «جنبش تسخیر وال‌استریت» بود که آن عرصه را به روی دیگران - غیر طیف غالب و غیر کینزی‌ها - گشود. این گزینه‌ها همیشه موجود بودند اما از سوی صاحبان منافع تجاری و متحدان سیاسی، رسانه‌ای و

دانشگاهی‌شان دیرگاهی بود که سرکوب شده بودند. کتاب حاضر به بررسی یکی از آن گزینه‌ها اختصاص یافته است.

در حالی که بحرانی دیرپا برای اکثر خانواده‌های آمریکایی رنج و محنت اقتصادی به همراه آورده است، نظام سیاسی برای حل ریشه‌ای مسئله، اقتدار هرچه کمتری از خود نشان می‌دهد. در واقع، شمار فزاینده‌ای از آمریکایی‌ها بحث‌های سیاسی دولت مرکزی در واشنگتن را برای دغدغه‌هاشان بی‌ربط یا حتی مخرب می‌دانند. به نظر می‌رسد که سیاست‌های «فروبارشی» جورج دبلیو بوش و او‌باما در خدمت خواسته‌های شرکت‌ها و ثروتمندان قرار گرفته و از کنار بهبود اوضاع برای اکثریت گسترده مردم گذشته‌اند. از آنجا که سیاست‌های مزبور نیازمند وام‌گیری‌های سنگین از سوی دولت بود، کسری موازنهٔ پرداخت‌های ملی و بدهی ملی سریعاً افزایش یافت. اکنون، هر دو حزب سیاسی برای کاستن از آن کسری پرداخت‌ها و آن بدهی ملی، بر سر جزئیات برنامه ریاضت اقتصادی بگومگو و بر سر کاهش بیشتر یا کمتر خدمات عمومی دولت و استخدام‌های دولتی بحث می‌کنند.

کوتاه‌سخن آنکه: آمریکایی‌ها سال‌هاست که دارند از بحران اقتصادی‌ای رنج می‌برند که مسبب‌اش نبوده‌اند. آنها شاهد برنامهٔ اقتصادی‌ای بوده‌اند که کمکی به آنها نکرده است. با این حال، معماران «برنامهٔ بهبود اقتصادی» دارند به آنها دربارهٔ این ضرورت که هزینه‌های بهبود را «همه» باید پردازند موعظه می‌کنند. اما توده مردم آمریکا دریافته‌اند که منظور از «همه» آنها هستند — نه کسانی که با اقدامات خود بحران‌آفرینی کردند — و درست در زمانی که تودهٔ مردم به خدمات دولتی بیشتر و بهتری نیاز مبرم دارند، باید با کاهش خدمات دولت که ناشی از سیاست‌های ریاضت اقتصادی است سر کنند. پس چه شگفتی که دورنمای بدیل‌های کینزی، که به کسری‌ها و بدهی‌های بازهم بزرگ‌تری برای دولت منجر می‌شوند و به ریسک سیاست‌های ریاضتی وخیم‌تری دامن می‌زنند، دیگر برای بسیاری عاری از جذابیت است.

### توهم ضابطه‌گذاری

بر اساس یک تعریف کلی، دولت با تنظیم تعاملات اقتصادی بین بنگاه‌ها و افراد، از یک‌سو، و میان خود بنگاه‌ها و میان افراد، از سوی دیگر، دخالت اقتصادی می‌کند. این کار را هم با اخذ مالیات از فعالیت‌های آنها (چه کسب درآمد، چه تملک ثروت، یا هزینه کردن پول، و جز آن) و با ضابطه-گذاری بر آن فعالیت‌ها انجام می‌دهد. با وجود این، محتوا و تأثیرات واقعی ضوابط دولتی به منافع حاکم بر طراحی و اجرای آن ضوابط بستگی دارد.

مالیات بر بنگاه‌ها و ثروتمندان و ضوابط وضع شده در دوران «اصلاحات نوین» برای رفتار بنگاه‌ها، در عرصه عمل، آسیب‌پذیر و ناپایدار از آب درآمد. پس از جنگ جهانی دوم، و با تأثیری هر چه بیشتر در دوران پس از دهه ۱۹۷۰، دشمنان «اصلاحات نوین» برای خنثی‌سازی بسیاری از اصلاحات طرح روزولت، هم‌انگیزه لازم (بیشینه‌سازی سود) و هم منابع لازم (سود سرمایه‌گذاری‌هایشان) را داشتند. آنها از مالیات‌ها و ضوابط «اصلاحات نوین» ابتدا به‌گونه‌ای نظام‌مند طفره رفتند، سپس به تضعیف آنها پرداختند و، سرانجام، زمانی که به لحاظ سیاسی امکان‌پذیر بود، ضوابط «اصلاحات نوین» را به‌تمامی از میان برداشتند. سود بنگاه‌ها منبع مالی احزاب، سیاستمداران، فعالیت‌های دایره‌های «روابط عمومی»، و «ستادهای فکر» حرفه‌ای‌یی بود که، دست در دست یکدیگر، زوال تاریخی ضوابط اقتصادی دولت و تأثیرات اجتماعی آن ضوابط در دنیای واقعی را رقم می‌زدند. نمونه‌های آن از میان برداشتن «قانون گلاس - استیگال»<sup>۱</sup>، تهاجم‌های اخیر به «تأمین اجتماعی»، برداشتن مالیات ملی از دوش بنگاه‌ها و گذاشتن آن بر گردن افراد، و برداشتن آن از دوش افراد پردرآمد و گذاشتن بر گردن افراد با درآمد متوسط، و جز آن، است.

---

۱ Glass-Steagall Act: قانونی جهت مقابله با کلاه‌برداری‌های گسترده بانک‌ها و شرکت‌های سرمایه‌گذاری وابسته به آنها. این قانون به بانک مرکزی اختیار می‌داد بهره حساب‌های سپرده را تنظیم و شرکت‌های «بانک مالک» را از مالکیت سایر بنگاه‌های مالی منع کند و بانک‌ها را از به‌کارگیری وجوه سپرده‌گذارانشان در سرمایه‌گذاری‌های پرریسک بازدارد - م

اتحادیه‌ها، نیروی چپ، و جناح مترقی «حزب دموکرات» — حتی هنگامی که قدرت را در دست داشتند — در تداوم پایبندی دولت مرکزی به سیاست‌های «اصلاحات نوین»، خود را ناتوان یا بی‌میل نشان دادند. بنابراین، نظر به این که نهادهای مسلط نظام — یعنی بنگاه‌های سرمایه‌دارانه — برای خنثی کردن هرگونه اصلاحاتی از نوع «اصلاحات نوین»، انگیزه‌هاشان را از دست نداده‌اند و همچنان بر منابع مالی چنگ می‌افکنند، امروز نزد بسیاری از افراد جامعه، پیشنهادهای مبتنی بر «اصلاحات نوین» جدید اساساً ناکافی به نظر می‌رسد. کینزگرایان مایوسانه شاهدند که نقدهاشان بر سیاست‌های اقتصادی طیف غالب و پیشنهادهایشان مبنی بر به‌کارگیری «اصلاحات نوین» جدید چندان مورد علاقه یا حمایت قرار نمی‌گیرد. به نظر شمار هر چه بیشتری از آمریکایی‌ها ضابطه‌گذاری، ضابطه‌زدایی، و ضابطه‌گذاری از نو به معنای درکی نادرست و توهم‌آمیز از کجایی ریشه اصلی مسئله است.

### درمانی برای عارضه سرمایه‌داری

برای باتلاق اقتصادی و سیاسی‌ای که ایالات متحد و سایر جاها را در خود فرو برده است، شمار فزاینده‌ای از مردم در پی راه‌حلی بس متفاوت‌اند. از نظر آنها، این راه‌حل باید مشتمل بر چند مؤلفه اصلی باشد: یکی از این مؤلفه‌ها پایان دائمی بحران‌های ادواری خودساخته نظام سرمایه‌داری است (که در طول یک دهه گذشته، قولش به تکرار داده شده، اما رهبران نظام هرگز به آن دست نیافته‌اند). مؤلفه دیگر این راه‌حل برپایی نظام اقتصادی‌ای است که برای دستیابی به برابری بیشتر درآمد و ثروت، از نو سازماندهی شده باشد. دیگر مؤلفه این راه‌حل توزیع به‌راستی دموکراتیک قدرت میان افراد هم در محیط کار و هم در جوامع‌شان است.

دستیابی به این راه‌حل، در درجه نخست، نیازمند نقدی جامع درباره شیوه عمل نظام سرمایه‌داری در ایجاد نتایجی ناپذیرفتنی است. دودیدگر این که نیازمند پنداره‌ای از یک نظام اقتصادی بدیل به دور از ایرادهای ساختاری نظام سرمایه‌داری هستیم. چنان نظامی درمانی برای عارضه سرمایه‌داری خواهد بود و بر مسائل پیچیده آن چیره خواهد شد. کتاب پیش رو نقد

مارکس درباره سرمایه‌داری را به کار گرفته و آن را مبنای کار قرار می‌دهد زیرا که، به‌رغم محدودیت‌هایش، هنوز پر قوام‌ترین و مفیدترین نقد موجود است. درمانی که من در اینجا از آن دفاع می‌کنم از سنن چندی نیز تأثیر پذیرفته است: سنن جنبش‌های خواستار عدالت اجتماعی، سنت‌های اعتراضی طبقه کارگر ضد نظام سرمایه‌داری، و سنن جنبش‌های هوادار اقدام اقتصادی تعاون‌محور (در عرصه‌های خرید، مالکیت، و تولید).

این درمان، نخست، به جایگزینی سازماندهی سرمایه‌دارانه جاری تولید در ادارات، کارخانه‌ها، انبارها، و دیگر مکان‌های کاری در جوامع مدرن می‌پردازد. خلاصه، این نقطه پایانی بر استثمار – یعنی ضبط و توزیع مازاد به‌دست کسانی جز تولیدکنندگان مازاد – است. درست همان‌طور که اشکال قبلی ساختار طبقاتی (استثمار رعایا به دست ملاکان در نظام ارباب و رعیتی، و استثمار بردگان به دست اربابان در نظام برده‌داری) منسوخ شده‌اند، ساختار طبقاتی نظام سرمایه‌داری (یعنی استثمار نیروی کار مزدبگیر به دست کارفرمایان) نیز به‌ناچار منسوخ خواهد شد.

در شرکت‌ها، یعنی شکل غالب بنگاه‌های مدرن سرمایه‌دارانه، با این درمان، هیئت‌مدیره‌های معمولاً کوچک منتخب تعداد اندکی از سهامداران عمده مازاد تولیدی کارکنان را دیگر ضبط و توزیع نخواهند کرد. بلکه، کارگران تولیدکننده مازاد خودشان تصمیمات پایه‌ای را درباره تولید و توزیع مازاد خواهند گرفت و مشترکاً و به نحو دموکراتیک هیئت‌مدیره خودشان خواهند شد. هیئت‌های مدیره منتخب شمار اندک سهامداران عمده دیگر فرمان صادر نخواهند کرد که بنگاه‌ها چه چیز را، چگونه، و در کجا تولید کنند. بلکه، تمام کارگران بنگاه – یعنی همه آنهايي که محصولات را مستقیماً تولید می‌کنند و کسانی نیز که برای تولید، خدمات پشتیبانی فراهم می‌آورند – مشترکاً مدیرانی خواهند شد که تصمیم می‌گیرند چه تولید شود، کجا تولید شود، چگونه تولید شود، و مازادهای ضبط شده چگونه توزیع شود. به این ترتیب، بنگاه‌های سرمایه‌دارانه به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران»<sup>۱</sup> تبدیل می‌شوند.

دو دیگر اینکه، این مراکز تولید نوسامان جوامع پیرامونی محیط کار را که همین قدر دموکراتیک سازماندهی شده‌اند و با «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» وابستگی متقابل دارند به مشارکت خواهند گرفت. از آنجایی که تصمیمات اتخاذ شده در «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» بر ساکنان این جوامع پیرامونی، و تصمیمات این جوامع پیرامونی نیز بر «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» تأثیر متقابل می‌گذارد، دموکراسی راستین مستلزم این خواهد بود که هر یک از این دو شریک وابسته در تصمیم‌گیری‌های یکدیگر مشارکت کنند. اشتراک تصمیم‌گیری بین دموکراسی محل کار و دموکراسی جامعه پیرامونی واقعیت نوین خودگردانی اجتماعی می‌گردد.

از جمله تصمیمات اجتماعی عمده‌ای که باید مشترکاً گرفته شود می‌توان به این موارد اشاره کرد: (۱) بهترین ترکیب میزان مالکیت خصوصی و مالکیت اجتماعی و وسایل تولید چیست؟ (۲) چه ترکیبی از بازار و برنامه‌ریزی برای توزیع منابع و تولیدات ترجیح داده می‌شود؟ و (۳) چه ترکیبی از تصمیم‌گیری نماینده‌محور و تصمیم‌گیری مستقیم دموکراتیک باید در محل کار و جوامع پیرامونی وجود داشته باشد؟ دموکراسی‌های مستقر در این هر دو مکان اجتماعی این تصمیم‌گیری‌ها را مشترکاً به عمل خواهند آورد و مرتباً آنها را تعدیل خواهند کرد.

این‌گونه نوسازماندهی محیط کار، همراه با نهادینه کردن تصمیم‌گیری‌های مشترک و دموکراتیک در محیط کار و جوامع پیرامونی آنها، عملاً به نظام سرمایه‌داری پایان خواهد داد و، در پی گذارهای پیشین از نظام‌های تولیدی برده‌داری و ارباب‌رعیتی، نقطه عطف دیگری در تاریخ بشر به شمار خواهد آمد. ناپدید شدن ارباب‌برده و مالک‌رعیت حالا با ناپدید شدن دوگانه سرمایه‌دار-کارگر تکرار می‌شود. این‌گونه مقولات متضاد، دیگر، در روابط تولید جای نخواهند داشت، بلکه کارگران به‌صورت جمعی رؤسای خودشان خواهند بود. دو مقوله «کارفرما» و «کارگر/ کارمند» در وجود آحاد افراد ادغام خواهند شد.

درعین حال، این شیوه نوسازماندهی محیط کار از تلاش‌های تاریخی سده بیستم برای گذار از سرمایه‌داری متفاوت خواهد بود. برخلاف اشکال

سنتی و دولتی سوسیالیسم و کمونیسم، دیگر فقط ملی کردن دارایی‌های مولد و نشان‌دن برنامه‌ریزی مرکزی به جای بازارها کفایت نخواهد کرد. عنصر تعیین‌کننده — و بنابراین دگرگون‌کننده — ی اضافی نوسازماندهی تمامی بنگاه‌های کارگاهی به منظور حذف استثمار است. با برپایی «بنگاه‌های خویش‌فرمایی»، کارگران به‌گونه‌ای ساختاری در جایگاه ضبط‌کنندگان و توزیع‌کنندگان هرگونه مازادی که خود تولید می‌کنند قرار می‌گیرند.

بنابراین، دولت برای درآمدها، عملیات، و حتی صرف وجودش، به دریافت بخش‌هایی از مازاد توزیعی خود کارگران خویش‌فرما وابسته می‌شود. به این ترتیب، بر شکاف بین دولت‌ها و مردم که در سوسیالیسم و کمونیسم سده گذشته جا خوش کرده بود می‌توان به‌گونه‌ای ساختاری غلبه کرد. مبنای مادی تحلیل رفتن نهایی نهاد دولت، یعنی مورد انتظار بسیاری از مارکسیست‌ها، را این گونه می‌توان بنیاد نهاد.

نوسازماندهی تولید به نحوی که کارکنان در محل کارشان جمعاً خویش - فرما شوند جامعه را ورای هم نظام سرمایه‌داری و هم سوسیالیسم و کمونیسم واقعاً موجود سده گذشته می‌برد. از این لحاظ، «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» بدیلی برای هم نظام سرمایه‌داری است و هم برای سوسیالیسم/ کمونیسم دولتی سنتی، بدیلی برای نظام‌هایی که قدرت اداره بنگاه‌ها را در بخش خصوصی، به سرمایه‌داران منتخب شمار کوچک سهامداران عمده و در سوسیالیسم دولتی، به سرمایه‌داران دولتی منتخب دولت یا حزب محول می‌کنند. در بنگاه‌های «خویش‌فرمایی کارگران»، تصمیمات درباره تولید و توزیع برون‌دادها دیگر در درجه نخست در خدمت زیرگروه‌های کوچک (دریافت‌کنندگان سود، سود سهام و عایدی سرمایه *capital gains*)، به جای اکثریت کارکنان و جوامع پیرامونی کارگاه، نیست. در تصمیم‌گیری نسبت به سرمایه‌گذاری و سایر تصمیمات اقتصادی، جای انگیزه سود و انباشت را ملاک‌های اجتماعی — که به نحو دموکراتیک توسط کارگران خویش‌فرما و اعضای جوامع پیرامونی کارگاه‌ها تعیین می‌شود — خواهد گرفت.

همه کارکنان حالا دیگر دو شرح وظیفه خواهند داشت: نخست اینکه، در چارچوب تقسیم وظایف محل کار، به نحو دموکراتیک و جمعی (و معمولاً

برای بازه زمانی معینی) موظف به انجام یک وظیفه تولیدی مشخص می‌شوند. دودیدگر اینکه، در سراسر دوره استخدام‌شان، به نحو دموکراتیک و جمعی در طراحی، عملی کردن، و تغییر تقسیم کار، و نیز در توزیع برونداد بنگاه، به‌طور کاملاً برابر مشارکت داده می‌شوند. هیچ‌کس نمی‌تواند بدون دخیل شدن در هر دو نقش، کار کند. بر تقسیمات کهنه بین کارکنان فکری و یدی، بین کنترل کننده و کنترل شونده در محیط کار، و بین رؤسا و بردگان مزدبگیر غلبه خواهد شد و، به این ترتیب، گامی بلند به سوی برابری اقتصادی و، به تبع آن، برابری اجتماعی برداشته خواهد شد.

### تأمین پشتیبانی برای درمان عارضه سرمایه‌داری

در اقتصادهای نوین، اقبال جامعه به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» و یاری‌رسانی به آنها نیازمند پی گرفتن چند کارزار متفاوت است. یکی از اینها کارزار به نفع برنامه دولتی تأمین مالی و حمایت از «بنگاه‌های» جدید «خویش‌فرمایی کارگران» است: چنین برنامه‌ای می‌تواند بیکاران را کانون توجه قرار دهد. به‌عنوان مثال، با تعدیل مدل فرانکلین روزولت برای اشتغال‌زایی دولت مرکزی، می‌توان به‌طور مشخص بیکاران را در بنگاه‌های خویش‌فرما به کار گماشت. با این کار، «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» بنگاه‌های قابل توجهی در کنار بنگاه‌های سنتی سرمایه‌دارانه می‌شوند.

تأکید فعالان مدنی بر مزایای اجتماعی برخورداری شهروندان از آزادی واقعی حق انتخاب محل کار بین بنگاه‌های سلسله‌مراتبی سرمایه‌دارانه و سنتی یا «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» می‌تواند کارزار موازی دیگری باشد. در حال حاضر، شهروندان از چنین حق انتخابی برخوردار نیستند. این کارزار همچنین می‌تواند خواستار گسترش برنامه‌های کمک دولتی به بنگاه‌های کوچک، بنگاه‌های تحت مالکیت اقلیت‌ها و شمول برنامه عمده‌ای برای کمک دولت به «بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران» شود. در برنامه‌هایی از این دست، دولت یارانه، مشوق، و پشتیبانی فناورانه را در اختیار انواع خاصی از بنگاه‌ها قرار می‌دهد زیرا که، از یک‌سو، در نبود حمایت دولتی، بازارهای تحت سلطه بنگاه‌های سرمایه‌دارانه «بنگاه‌های خویش‌فرمایی

کارگران» را نابود خواهند کرد<sup>۱</sup>، و از دیگر سوی، وجود چنین بنگاه‌هایی مزایای اجتماعی مهمی را تأمین می‌کند.

و بازم کارزار دیگری را می‌توان حول بسط و تسری دموکراسی از کاربرد عمدتاً تشریفاتی و بسیار محدود جاری و مبتنی بر محل سکونت [یعنی حق رأی در انتخابات هر چند سال یک‌بار-م] به کنترل [مداوم] مناطق جغرافیایی [منظور نویسنده اماکن کاری و جوامع مسکونی پیرامون آنهاست -م] شکل داد. ایده‌آسای این کارزار آوردن دموکراسی به جوامع مشتمل بر اماکن کاری است. به‌عنوان مثال، در یک نظام دویایه تصمیم‌گیری بر اساس

۱ رزا لوکزامبورگ در اصلاحات یا انقلاب (پاره دوم، فصل هفتم: تعاونی‌ها، اتحادیه‌ها، دموکراسی) در نقد برنشتاین می‌گوید: «تعاونی‌ها، به‌ویژه تعاونی‌های عرصه تولید، ترکیبی دوگانه در دل اقتصاد سرمایه‌دارانه محسوب می‌شوند. می‌توان آنها را واحدهایی کوچک از تولید ماهیتاً سوسیالیستی در دل بازار مبادله سرمایه‌دارانه توصیف کرد. منتها، در اقتصادهای سرمایه‌دارانه، تولید تحت سلطه مبادله قرار دارد، زیرا به علت رقابت [در بازار مبادله سرمایه‌دارانه -م]، شرط بقای هر بنگاه سلطه کامل منافع سرمایه [یعنی استثمار بی‌امان -م] بر فرایند تولید است... سلطه سرمایه بر فرایند تولید به این صورت بروز می‌کند که: بر شدت کار افزوده می‌شود؛ بسته به وضعیت بازار، طول روزکار افزایش یا کاهش پیدا می‌کند. و، باز به اقتضای وضع بازار، نیروی کار بیشتری به کار گماشته یا، برعکس، نیروی کار اضافی اخراج می‌شود. به عبارت دیگر، هر شیوه‌ای به کار گرفته می‌شود تا بنگاه بتواند در مقابل رقابیش در بازار دوام بیاورد. به این ترتیب، کارگران شکل‌دهنده تعاونی‌های تولیدی با این ضرورت تناقض‌آمیز روبرو هستند که امور تعاونی را، به‌ناچار، باید با نهایت مطلق‌گرایی به پیش برند و خود نقش کارفرمایان سرمایه‌دار را بر عهده گیرند - تناقضی که مبین ناکامی تعاونی‌های تولیدی است - که [بر سر یک دوراهی -م]، ناچارند یا در بست بنگاه‌هایی سرمایه‌دارانه شوند یا، در صورتی که منافع کارگران همچنان وجه غالب باشد، با انحلال تعاونی به کار خود خاتمه دهند.»

چنین استنباط می‌شود که تأکید ولف بر پی گرفتن کارزار از سوی روشنفکران ارگانیک این بنگاه‌ها برای جلب کمک‌های دولتی (نظیر تخصیص یارانه، مشوق‌ها، پشتیبانی‌های فناورانه) با هدف تقویت جایگاه "بنگاه‌های خویش‌فرمایی کارگران" در عرصه رقابت در بازار مبتنی بر قوانین مبادله سرمایه‌دارانه و مقابله با این "ضرورت تناقض‌آمیز" است که، بر سر یک دوراهی، "بنگاه‌های خویش‌فرمایی"، خود، نقش کارفرمایان سرمایه‌دار را بر عهده گیرند یا، در صورت رجحان دادن به منافع کارگران، ناچار، با انحلال به کار خود پایان دهند»- م

روندهای دموکراتیک مبتنی بر بنگاه‌ها و جوامع مسکونی، زین پس، حتی قانون‌گذاری می‌تواند منوط به تأیید دموکراسی‌های دوگانه حاکم بر اماکن کار و جوامع مسکونی باشد. سه دلیل مهم برای تأیید چنین کارزاری وجود دارد: اول اینکه: هیچ دموکراسی‌ای کامل نیست اگر به عرصه اقتصاد و نهادهای پایه‌ای راه نیابد. دوم: ضعف و جنبه صرفاً تشریفاتی انتخاباتی دموکراسی‌های سیاسی واقعاً موجود ناشی از عدم حضور دموکراسی اقتصادی در آنهاست. سوم: در شرکت‌های مدرن، سازماندهی سرمایه‌دارانه تولید مستقیماً با دموکراسی اقتصادی در تضاد است و مانع آن می‌شود.

بحران‌های مکرر در نظام سرمایه‌داری، به‌ویژه فرود عمده کنونی اقتصاد که از سال ۲۰۰۷ آغاز شد، کلاً مسائل نظام را تشدید کرده و بر وخامت آنها افزوده است. همین‌طور، مسائل نظام سرمایه‌داری برای میلیون‌ها نفر از مردم قابل لمس‌تر شده است. در کنار انتقادات، فکر و عمل مقابله‌جویانه نیز سیر صعودی گرفته است. برای اکثر مردم، نظام سرمایه «بار را به مقصد نمی‌رساند» و آنها هم این را می‌دانند. اما برای آنکه راهی فراروی خود بینیم و به درمانی دست پیدا کنیم، نخست باید بدانیم که چرا نظام سرمایه دستخوش چنین گرفتاری عمیقی است. من در پاره اول این کتاب با یک تحلیل انتقادی آغاز می‌کنم و گام نخست را به پیش برمی‌دارم.

امروز، قربانیان و منتقدان نظام سرمایه بیش از هر چیز، و به‌طور روزافزون، خواستار نظامی بدیل و بهترند. مردم به‌طور فزاینده‌تغییراتی در نظام‌های اقتصادی و سیاسی درهم‌تنیده کنونی می‌خواهند که، ضمن پرهیز از مسائل مبتلایه تلاش‌های پیشین برای اصلاح یا جایگزینی سرمایه‌داری، به طرز معقول عملکردی بهتر از نظام سرمایه‌داری را نوید بخشد. پاره دوم این کتاب بر آنچه لازم است انجام شود و چرایی آنها متمرکز می‌شود. پاره سوم و مفصل‌ترین بخش کتاب ارائه، تبیین، و اقناع خوانندگان از بابت چیزی است که، به باورم، بهترین بدیل موجود برای توفیق در کارهایی است که باید انجام شود.